



قوم باقی نماند زیرا کہ روایت جمیل بن دراج و علی بن عراب و اولاد ابن  
 ابی فاختہ و مقولات ابن طاووس و ابن نصیر بجز ذکر حدیث معارین و غیرہ  
 کہ در روایات کثرت گذشت مثل طایر وحشی از قفس پرواز نمود و کیف بعد ازین  
 تفصیل کہ بالیقین بر باد رفت و اگر کسی را در بارہ گشتگی زرارہ و آنچه بدان تعلق دارد  
 بوقلمونی و خیزہ سری صدوق کو اذن بکہ در کتاب کمال الدین از و سرزود منظور  
 افتد باید کہ بکتاب اصولہ حیدریہ علی الجوس القدریہ رجوع کند کہ درین روزها  
 چون نظر فقیر بران افتاد معلوم شد کہ رسالہ براسہا من حیث الجامعیۃ مرتب  
 گشتہ و از آنجا کہ بعضی از تقریرات و تمہیدات قدما و متاخرین شیعیہ بلاخطہ رسید  
 و چنان واضح گردید کہ درین مقام سرکنسی از اہل مکیدت قوای علمیہ خود در تائید  
 زرارہ امام اصدق الصادقین خویش کہ امام عظیم اول و ثانی اورا امام خود می و بند  
 کما عرفتمہ و ستعرفہ مرارا انہم انتخبوہ من الدنیانی زمانہ نطق ہمیت پرستہ و قلوب  
 اہل دین را بزرگان شکستہ آمد و آسمان را زمین کردہ و اعلا زمین را بخت اہل  
 برودہ و راہ تعصب رخص و محجوبیت سپردہ مناسب افتاد کہ ہما اہل اقوال اہل  
 تنقید را کہ بعد از ہجرت از بلدہ کهنہ و در اوراق منتخبہ از کتابہای این فن کہ باقی  
 ماندند و من یا محفوظ است بذہن بطور تفصیل اجمال و ریجا سرکنم و بیخ و بنیاد مغفوت  
 قوم را برکنم و مظان آسامی این روایات را کہ روایات ایشان در تکفیر و تفصیل  
 نہادارہ شقی بطور نمونہ شنیدہ نشاندیم و واغہما سے لعنت بر پیشانی زمین  
 حکم احاد و پیش طویلہ حضرات اہمہ دین خصوصاً امام رضا علیہ التمجید و الثابتم زرارہ کہ  
 بہطالعہ نمونہ آن کہ مترجمین عبون در فارسی آورده اند عنقریب عیان میشود  
 کہ بجز براسے تائید اقوال سخیفہ و عقاید ضلیہ امثال ابن شیطا طین بر خیز و قطعاً و یقیناً  
 خون پاک حضرات اہمہ بر خاک میریزد و زنیہار از عذاب دائمی نجات نمی پذیرد

و مانند ملا عین ابدی و اشقیای سمردی بدرکات اسفلین می رود و همیشه سقرا  
 میشود پس بدانکه محمد بن نصر مگر گوشواره این فصل ابن عبدالرحمن از اصحاب  
 امام صادق مصدوق است و معتد و موثوق و مصغر که از اکابر و افاضل نصیر  
 بود علما و صعیف بود روایت و طائفه نصیری با و منسوب و محمد نصیر میری که  
 علوشان و بی و نبی این بدانند ایشان بر اظهار لسانی علمای قوم مثل تاج  
 در بحار الانوار و دیگران در و گرا سفار عرفی نیست هرگز بر طلاقت زبانی  
 بخمال نیکدرو که ابو عمر و کشتی اول المنقذین مرویات الشان و در حرم امام  
 الایمه افقه است و فرگیرد و مقالات جگر سوز چنین محرفین و اهل علو و تجو شایسته  
 به پذیرد که عالمی را این قدما می اثنا عشریه و مدعین بایمه از اصلاال خویش  
 زیر و زر که دند و بعضی و او مفعولیت علی الاطلاق و لوجرف الالصاتی  
 و او ند و آنرا بدلائل و بر این مبرهن گردانیدند چنانچه تفصیلش بر زبان صاحب  
 منهج المقال و بحار الانوار ادا می شود نه از هیچ مسلمانانی بی لوق اشده ضرورت  
 و با قطع نظر از ان این بزرگان امامیه که مدعی نبوت و الوهیت برای خویش  
 و حضرات ایمه بودند و ایمه اهل بیت علیهم السلام بر انها لعنت میفرمودند و  
 این قوم بی حیا این همه لوم و لعنت را مثل اعا و کیش فرزندان زراره سیر  
 افتخار داشتند پس بر اقرار امامیه ایشان لاتی روایت ننمادند لاجرم معین  
 محمد نصیر مصغر که کثیر العلم و خلیل القدر بود یا مگر که صدر این بحث است شریک  
 حال زراره و مو المقصود و محمد بن علی شریک است و در چاکس اما فرزندان  
 عبد اللہ بن سعد بن مالک اشعری پس فتد و علما و شیخ القین بود و در  
 نقیه سخانی رسیده که آوزا شیخ شاعره بود گفتند و مرتبه عالیه در مفره  
 سلاطین می شمرند و در تلامذه حضرت امام رضا و امام ابو جعفر ثانی بیعت

حضرت علی تقی نامش می بردند و این شخص را که قلوب اهل سنت خراشد و  
 مزین رقص باشد که می باید که قدره متعین دانند و عقیده کثرت ذخیره و مشروبات  
 و نپی برای او مدلل گردانند چنانچه برای حضرت ابوطالب و آنهم تقلید اصحاب  
 کبف که بالیقین بر صراط مستقیم بودند و تقرب مدعی الوهیت و مشرکین ترک  
 کرده و هجرت نموده و گوشه رقیم آر میدند تنصیف مجلسی از غائب و قاحت  
 و بو الوهستی باید شنید که در حق البیقین میگوید که حضرت ابوطالب پدر حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام بعد از عبدالمطلب وصی بود و هرگز بیت نه پرستید  
 و کافر نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود محض میداشت که  
 رعایت حضرت رسول برای او بگنجد و امانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصی  
 رود و الوه و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیان را او بود و حضرت رسول  
 در وقت مرگ و ن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث  
 وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کبف بود که ایمان را پنهان داشتند  
 و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف کرد  
 و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است  
 که شیعه مانیت است هر که با سلام ابوطالب قایل نباشد و از اینجا سر این معنی ظاهر میشود  
 که در اصول رخصه وارد است و کثرت ثواب تقیه که حضرت امیر سر غیر منفرجه  
 که ایمان آورد و بگویند هم فرق اینست که او ظاهر میگردد و من از خوف  
 پر مخفی میدکشد تقیه می نمود و بدراست عقلی هم میرین شد که چون  
 براسه مزید توایب و صی اگر اظهار کفر فرمائید و صی اصغر چگونه خود را از آن  
 معذور دارند با جمله اگر کسی را مناقضات مجلسی در خصوص اظهار ایمان  
 جناب ابوطالب عند الموت و پدینی باشد کتاب پیش رجوع نماید البته

عنان تمالک بغایت خنده از دست او خواهد رفت و چون تفسیر استماع کلمه  
 بنظرش گذرد که نفس است بر موت حضرت ابوطالب بر کفر اصلی تعجب کثیر کثیر  
 خواهد انجامید و لیکن با اینهمه آنها که در کفر علمای رافضیه را اعتقاد همین است  
 که ابوطالب در تقلید اصحاب کعبه مستغرق بودند و در حصول کثرت ثواب  
 بی تمام تمام داشتند پس بر اصول دشمنان اهل بیت منطبق شد سه سگ صحاب  
 کعبه روزی سه چند پیله نیکان گرفت مردم شدند و او دروغا که طایفه شیعه  
 با وصف قدر دانی اصحاب کعبه و پیرو ایشان بتضعیف ثواب چنین مقلد را  
 یا و نفرمودند و کوری و کور انگلی اختیار کردند قتی که جلد سگ مذکور بجلد بعضی  
 از مطهرات بزعمشان بدل سازند که آنها نام تقلید مذکور رسم شنیده باشند  
 و از اینجا هم حکم توان کرد که امامیه عدلیه از ماده کتبیه عدلیه مشتق شدند و وقت  
 موت در اضلال ایشان می کوشد و خلعت نیابت از ابلیس می پوشد  
 الغرض علمای طائفه مجال ندارند که در ثقبه بودن محمد بن عیسی که سخن در کتاب  
 میرود قیل و قالی بعمل آرند و بر کس که تنقید رجال دیده و هم مطالعه نامه  
 و مجالس المؤمنین و غیره فایز گردیده نیک میداند که لفظ شیخ القمین که در  
 راوی مذکور واقع است عبارت از کسی است که در علمای قوم بنجر بود باشد  
 فکلف که مخاطب ازین المزینین در گروه معاصرین اعتقاد بدان دارد و مشکلی  
 و محدثین سنت معاوانه مطاعن ائمه بیان میکنند چنانچه گذشت فتذکره  
 محمد بن عیسی طلحی پس دعوات ائمه را که در کتب بیشتر است روایت  
 میکنند که آنرا بزبور و انجیل اهل بیت تعبیر میکنند و مکتوبات او را درین باب  
 خاصه همچو کاغذ زمی برند و سبحان و ول میخزند و امام عظیم اول بر روایت  
 دعواتش افتخار دارد و پس باید که او ثقبه و معتد علیه باشد و زبور و



انجیل امامیه هم مانند قرآن اهل بیت از دست می رود و از این شباهتین گل  
 اندو می شود و کلماتی منج المقال آما محمد بن عیسی کنده می پس مذموم نیست  
 ندیدیم از کسی در حق او لام و کاف بلکه شنیدیم از منقذین امامیه در حق  
 او مگر حرف کاف که دلیل است بر محبت او با حضرت امام ابو عبد الله صاوق بر  
 اصطلاح اهل تنقید بی اظهار کدورت و نفاق و کثرت بودنش بخدمت آن  
 امام آفاق اما محمد بن عیسی یقیناً پس اگر چه مختلف فیه است ولیکن بنقل بیست  
 ایشان بوضوح می انجامد که رکنی که امام عظیم ثانی یعنی شیخ حلی در خلاصه الاقوال  
 ورا مقبول الروایه می شمارد و این معنی را اقوی اعتقاد میکنند پس باید اطمینان  
 که مخاطب بازمین ایشان است که تحقیق امام عظیم خود را بر سر و چشم گذارند و  
 از روایات او دست برندارند چه جای شیخ حلی مذکور که خود کرده و زبانه  
 نیست ستمنا که بعضی از اخبارین او را در بعضی از کتب نیاورده اند ولیکن  
 این معنی بالبدست و لالتی بر آن ندارد که بروایتش مرود و باشد بر ایشان  
 همه نلی الاطلاق فلیت زد و دیگران که کتبخشند در آفاق و قرینه بر تخصیص آنکه  
 قدرای امامیه گفته اند که آنچه او آورده از کتب یونس و حدیث او معتقد نیست  
 اما آنکه او از خالیان بود پس کسیت از رفته که از علوی بر میزد و فتنها ورین امر  
 و تقصبات بر نه اندید بلکه توان گفت که مذمب رفیق خمیر مایه چند چیز است  
 که عمده آن همین غلو و تجاوز از حد و دوری است ایامیت او قول جمهور و  
 مذمب مشهور و احسام و لدار مغرور و لبر علی مروت و شعور که ایامه را بر  
 بیسع انبیاحی اولوالعزم من الرسل افضلیت است غیر از خاتم المرسلین  
 پس غلو عین مذمب و درین رفته باشد و اهل انصاف را در خصوص این  
 مقام نظر باید کرد که ملاک امرانیت که حضرات امامیه جناب مرتضوی را

سید الاوصیا و قدوة الایمه نامیده اند و اگر در جمیع الاقوال به معنی حقانی  
 و الهی است که عقیده حیوانات و نباتات بلکه جمادات نیز همین بود و از  
 جمله سبب و می و مقدمات عقیده مذکور اینست که چون حضرت نبوی  
 جناب مرتضوی بر چند می از جاپایان و درختان گذشتند اینها سلام  
 بتقدیم رسانیدند با مصابین و عبادات رنگین که اسلام علیک یا سید  
 و یا سید الاوصیا پس مرتبه عیان رسید که رفته اشاع شریه بقدر  
 بهایم و نباتات رشته امتیاز ندارند و هر دو جناب را برابر می شمارند  
 و اگر نبوت راستی گروانند خود بر و آن می پوارند که مرتبه نبوت کمتر از  
 درجه امامت است چنانچه جمیع کتب الشان درین مباحث حکم بدان  
 منها تالیفات المحمدا لغائی کالمقام و اینکه شنبه قطع نظر از آنست که حضرت  
 ایمه حکم فضیلت و اضلال ان تا کسان فرموده اند که ایمه را بر کسی از انبیا  
 تقوی و همتا بر سلین و اولی العزم چه رسد و این همه گمراهان تیه خرفت  
 خلافا للقران و الحدیث این ارشاد و هدایت را که حضرات اهل سنت بعمل  
 آورند عن اضلال و انسته اند یعنی بر ترقیه محمول می سازند و چون محل رتبه  
 بر ترقیه ممکن نیست فقین المطلوب پس از غفلت و بی تمیزی و عدوان و شرعی  
 ایشان این آیت کریمه بر قوم مورد لوم منطبق شد که بل هم اضل سبیلا  
 و اگر از غلو این علو در باره توحید و اوصاف مختلفه حضرت رب العالمین سخن  
 می آرد می یاز بر مطالعه کتب ایشان برای خداست رگماری که هیچ نقطه  
 را از غلو در ربوبیت و الوهیت باقی نگذاشته اند بلکه اگر راست پرسی  
 درین غلو غلوی افترا و بیان را بهم آمیخته بجهونی براسه تقویت روح  
 و جان که کلینی یادگار اوست ترتیب داده اند صاحب مناقب مرتضوی

که در پرده تشنن خود را ستواری ساخته و جایجا بتذکر این مضمون پرداخته  
 و شش نام مذکور که طاعت باشد مذنب معلوم و اهل مذنب معلوم با نام  
 شافعی رئیس الموحدين نسبت میکنند لوان المرتضی بداحمد لکان الخلق طرا  
 سجده لغنی فی فضل مولانا علی و وقوع لشک فیہ انه الله و مات الشافعی  
 و پس بدری علی ربه ام ربه الله حالانکه باستی بر اصول خویش چنین نظر  
 کردن بموت جبرئیل و پس بدری الخ زیرا که از اساسهای مسمده در مذنب  
 شرفیه ضاله اتمقدار بعباس اولی عیان گشته که جبرئیل بخاره با وجود  
 فطری بودن معرفت الهی که بهایم نیز از ان محروم نبوده اند بلکه از احادی  
 بیه وین سلوری برده باشی که اینها کسان رسالت و وصایت امتیاز کردند  
 پس میان خالق و مخلوق قطعاً تمیز مخلوقه باشند تا بدتهای دراز خالق خود را  
 نشناخته و در جواب این سوال که من کبستم و تو کبستی و نامت چیست  
 تا احقاب و دهور در چارم وجه حیرت فرورفته چه عجب که وقت موت  
 هم وین ورطه بفتند و او نشناود خود را که از گراوب اول ساحل نجات  
 رسانیده بود مالک موت و حیات بلکه محیط هر چیز و انشته کما یلوح مد  
 الاوصاف من کتبهم مثل شرح جامع الزیارات و البحار و او غلود و پد پسته  
 متصف را باید اندک غور کردن که هرگاه حضرات ائمه چنانچه در فقیه و  
 مانند ان هست بان شد و بدعت فرمایند کبانی را که از شیوه غیر و ائمه  
 بدی انکار کنند و جناب شیخ صدوق و جمعی دیگر گویند که این علویست  
 پس این انواع علور که در الوست و نبوت و امامت بتقدم رسانند  
 چگونه موجب تکفیر الشان نخواهد بود و کیف که علم الهدی دو هم گوید در تفسیر  
 العوام که امام لعنت میکند مگر کافر افسوس که کتاب الطال غلو که صد



ایشان براسه ایفا و عده خویش که در من لایحضره الفقیه تعالی  
 تر صفت و تنصیف رخصتند درین تیره خاک بهم برسید و رنده نشان  
 و او می که هیچ فردی از متقدمین و متاخرین ایشان از لجه یا می لعنت  
 تجاتی نیافته بعد از ان از غلوی صدوق سخن راند می و عیان ساخت می که  
 او در حقیقت نقیض لقب اصلی خویش لقب شده و بالعد التوفیق و مو  
 ثر فسیق اکنون بقیه حال که اصل سخن در ان بوده باید شنید که بسیار  
 از ایل تشدید جمله قدما گفته اند مثل محمد بن عیسی کتب که کتابهای بسیار تصنیف  
 کرده و در افتاد است دینی مشغول بوده و در بغداد علم و تقاره نهاد و دو  
 در بیس و ترویج مذیب داده و نجاشی که در تنقید رواه بانگاه او نیابت  
 تصویری رسیده و بر تبه خرم و در اندیشش پیش از پیش در تنقید امشته  
 و در تراجم رجال پر گوئی نشان او نیست بلکه زیر قدم می رسد که مساوا  
 کسی او را محنوق کند بچند وصف عظیم او راستود و مقصود بابت نیست  
 که لفظ ثقه گفته بستر لفظ عین که دلیل بر کمال اجلالت و نبالت اوست  
 آورده و بحسن تصنیف او را برگزیده و در خاتمه افاده فرموده که از امام  
 ابو جعفر ثانی هم کتابه و هم مشافحه روایت نموده اما جعفر موزون مسجد  
 علی بن یطین پس زینهار بخیال نمی آید که او مثل بعضی از چند و سها و روزا کم  
 و رسوای امام اصدق خویش یعنی زراره بانگ بی هنگام بر دار و چنانکه  
 درین محله حکایت کنند که روزی وقت چاشت اذان ظهر گفت و مردم  
 از هر طرف دویدند و می خندیدند جواب داد که من شجره کرده ام هزار بار  
 که حضرت فروشان وقت ظهر بدات خویش میرانیت میکنند چون  
 این علامت او دیدم اذان گفتم مردم قاه قاه کردند و گفتند که چنانکه



رو و بلکہ با مثال شود چه بیاونی آید کہ بیچ کتابتہ از اصول ایشان  
 غیر از شاذی کالمعدوم بر احوال و اقفین شامل نباشد بلکہ انہما نسبت  
 بر دیگران از ہمہ پیش پیش در تعداد پیش از شیش و اگر عدالتندین  
 محو اسد سبت اہل تقید بر اسے اولاً لفظ تقد می آرند بلکہ بعد لفظ مذکور و او  
 توثیق میدہند و اگر کسی حرف لم علامت عدم در وایتش از ایہ می  
 نگار و گھوٹی اور انہم پر فن می نشارد و اور از اصحاب آیہ حضرت امام باقر  
 العلوم و امام صادق مصدوق می شمارد و اگر این سخن می است  
 و جلالت او کتبت کہ حرفی زند و اساس انصاف در آنند کہ او ہم نبوت  
 این بزرگان رسیدہ و ہم بصحت امام کاظم مشہور و دیگر ویدہ و این  
 حدیث را منقدین رفضہ بزعم خود ببحث می رسانند کہ او از پیشین  
 بالبحث است و از چار بار عالی مقدار ایہ ابرار است کہ قطعیت نبوت بر  
 شان کہ اربعہ متناہی شیعہ بودند حاصل شدہ نہ از بر اسے عشرہ کلمہ  
 در حساب سرور شیعہ صلے اللہ علیہ و سلم و ائمہ شیعہ کہ بر اسے متناہی  
 ایہ بالخصوص می آرند و کمتر در حق دیگر سے بر سببین عا و شاذ بدند شد  
 بر اسے او ہم از خصوص ایہ می پسندارند و این ہم صمیمہ میدہد و اینست  
 کہ اگر این ارکان اربعہ در آن زمان بمذہب شیعہ نمانندند و یا کمترین  
 ولت ایشان مصداق وہی غاویہ علی عر و مشیہ آن روز بر آنکہ آثار نبوت  
 مند و سن شوند از عدم عشرہ مشعرہ انصاف نیویہ آنہ اگر انجما شست  
 بیچ نقصانے و اخبار و آثار از یانی نسبت و این معنی نسبت پسیدہ  
 بر ظاہر است اما از فقدان چارم شان بسبب نزدنا و اقفین و قطعیت  
 و اہل اطلاع را بدہی است کہ در آن بیچ شیعہ و مستند بعد پیروان قاطب

تواند شد بخت آنکہ و حال اعور بر اسے آنجناب لفظیہ معطلہ در ابواب و اصول  
کافی حقیقت و حکما قرار میدهد با وصفیکہ بالاتفاق در خلافت خود و شمشیر  
کشیده اند و اگر از خلفا تبدیل دین و شریعت میدیدند البته بر اسے تقویہ  
ثانی نوشتہ در حاشیہ این مقام کہ آثار و وضع این حکایت لایح است پس  
شہید مذکور خشک و تر صدوق را درین باب با تشہ  
عندیت سوختہ و دلیل زیر کلمہ نکو فتنہ کنس لایح و محم  
بن ابوالقاسم کہ لقب او اجیلویست سید و سرور اثناعشریہ است  
کہ او را برقی گویند او طواف او در بلا و و دیار ایشان گویا بر تار برقی رسید  
و بر کتاف و اتفاق او طمان شیعہ محیط گردیدہ لمعان او صافش مصداق  
یکاد البرق بخطف ابصار ہم علمای امامیہ و سنیان و تلمذ بذات او افتخار تمام  
دارند و در عدل و وثاقت او را ضرب المثل می نیدارند و زیادین  
الی الحلال شخصی است کہ امام اعظم علی او را لقبہ گفتہ چنانچہ ما زندر اسنے  
در شب خود تفریح بدان نموده و محمد بن مسعود یکی از اصحاب امام باقر است  
و دیگرے کہ تمہی است از اصحاب امام صادق و محمد بن مسعود طالی باشند  
و طین و از اصحاب امام ابو عبد اللہ و امام ابو الحسن رضی اللہ عنہما و از اجلہ  
اصحاب و صاحب کتاب و خاتمہ این باب مسعود عیاشی است  
کہ لقبہ و صدوق و عیاشی از عیون نیر معنی کہ قرار و ہی و لیاقت دار و پیر  
کہ او را ہی جلالت قدر و رفع ذکرش و و شش و را اخبار و مزید بصیرت  
او و آثار و کثرت تصانیف او نہ بدان و رحہ الیث کہ توان شہر و  
در آثار امر شہید بزرگان خویش چنان تقیہ میکرد کہ مجتہد فانی و لدار لانی  
و تسبیکہ زیر مشق طلبہ سندیلہ بود و بر و مے ہننام بندہ ہم را تو

کہ حال از خبر قاصد حکما اثر رسد

اوبتہ می نمود و تحصیل علوم از مخول اہل سنت می فرمود چون بمنزل مقصود  
 رسید و قابوی وقت یافت ظاہر کرد کہ حقیقت مذہب انامیہ باختیارین  
 روشن شد چنانچہ بسیاری از مکان ریزنی کردہ عوام را از صراط مستقیم  
 گردانیدند این بحث امور را در زمانہ یادگار گذار شدہ او و مدد  
 عمد بطاق سمیت می بستند بلکہ معنی حدیث پنج البلاء تحت مثل آفتاب  
 رابعہ النہار مویدا میشد کہ اگر من تنہا باشم و اہل خلافت زمین بسط را خمیر  
 شوند زینہار مشوش نکر دم و ازینجا گفته اند کہ درین وقت محال است کہ  
 ذوالفقار علی در نیام ماند اینست حال شہ مروان بر اصول بخردان کہ نجیب  
 را بر سطلہ لقب دادند چہ جائے ذریت ظاہرہ انجناب کہ انچہ بر اصول شیخ  
 از برائے شان در القاب مقدمہ برخی آید گفتنی نیست و چگونه چنین نتواند  
 بود کہ این متاخرین از ایمہ ظاہرین بدان بر مذہب رقصہ می مستورند  
 کما فی کتاب الجہاد و لاغور الحدیث و نیکان را بلغت صریح و لفظ شہر من الہیون  
 والنصارى و اغدار می نمودند کما عرفت نموزجہ الغرض شخص مذکور  
 از منتخبین اصحاب حضرات ایمہ ہدایت و اگر اخبار سے در زمانیم او آمد  
 اگر سمیت بر میان جان بستہ جو ایہا و اوہ مصداق سواد الوجہ فی الدارین  
 گشتہ نزد کما فی رجال روضہ الثقیین و وجہ تسوید مذکور قطع نظر از انچہ  
 بنص رضوی ذکر کردیم بمقتضای تسود وجوہ آنکہ در کتب متحققین ایشان  
 کہ وزین فن مرتبہ اجہاد و دشمنیہ بر تقلید سمیت علیا نمی گمارشد نہایہ  
 تفصیل مذکور است کہ ابو بصیر کفوف البصر دین فروشش و بنا خیر روزیہ  
 بر در مقدس حضرت امام صادق نشسته بود و اجازت می طلبید حضرت  
 امام موصوف اورا بار نداشتند بلکہ بخدام فرمودند کہ ہر انشد جان



خام آمد و گفت ترا پر و انگی نمیدارند سر خویش گیر و راه همانست و پیش  
این مطرو و مصداق من کافی براه انمی نهونی الاخره اعمی و افضل مسیله  
ستون بر و منظر بود که دیگر در رسید و رسید که چه واقع رو و او که  
بار نیافتی گفت چون نمیدانم اذن نمیدارم اگر طبعی می آورد و مرا  
در خانه می طلبید یعنی معاذ الله چندین شکل بر است که درین بودند که سکه  
و در آن آمد و بر روی او شامشید ابو بصیر گفت افت است ما بدار فبق  
نقصه را بیان کرد ابو عبد الله حسین عضایری که او استاد امام عظیم اول  
و موجب افتخار امام ششم ثانی یعنی شیخ علی و پیشوایان قدسین اخبار  
و نقدین رجال است و تصانیف کثیر دارد و در عهدش عسکری و بصری و بزرگ  
و بول رسیده این خبر هرگز سوز خشم اندوز را در کتاب نبود و آورده در  
هم از قدرانی و هر دو مجلسی اصغریانی در رجال و وضعه التقیین و غیره در  
کرده اند بلکه تکرار در شنام مذکور در واقع و مکرر است اللسان اندو  
سخت و بکر این دو واقع را یکی دانند پس کسانی که بر است این کتب منظور  
سخن سازی و نگار سازی میکنند مثل این سگان پر الهیه فضله خنجر منفرین  
و پرده ناموسس اولین و آخرین خویش میدرند و لیکن بمقتضای  
یونند با قراره در کای این فصل تمام است کمالا یحقی علی الخاص و العام  
و محکمین قولی به کسی بجز و قدح در اوزاق ملقط معیوب نکرده  
و هیچ خوشی در دین و دنیا منجوس نه نموده زیرا که او از ارشد تلامذه  
سعد بن عبد الله اشعری قوی بود که او را وجه الطائفه گفته در شیوخ  
ما سید بر ششم در اندر و نقطه و اسع الاخبار و کثره التقریف و تراجم آورده  
و لیکن ملاقاتش با امام حسن عسکری علیه السلام ثابت شده از

صدوق الکواذب مدعی گشته چنانچه شهید ثانی گذشته که زینهار درین اوراق توانم  
گنجیند از جمله نمونه اینست که شیخین رضی اللہ عنہما توسط دختران خویش حضرت صاحب  
علیه وسلم را زهر دادند و شهید کردند و آیات سوره نوره و احزاب را از غایت ظلمت  
کفر و نفاق پس پشت اندخت و بر کتب نصب العین گذاشت که در باره ازواج مطهرات مرد  
کائنات خصوصاً صدقیه مطهره چه میفرمایند و دیگر از جمله باطلین نمیطرود و اقاویل این مردود  
چه نوشته آید که ترک ذکرش و نشرو النعم باقال ایشاع قیاس کن ز گلستان او بهار شود اگر  
ورقها متبع کنی بسیاری را خواهی یافت که بعد از مطالعه کتب خویش و دیدن خار زار انجیر  
بخناقض اخبار و آثار پیش از پیش برادر است رو آورده و او تحمیل و تحقیق رفضه و او نه  
چنانچه شیخ عبدالحمید رازی در مقاومت بعضی از ایشان چه چها بها که نخورده و معلوم این  
معلم ملقب بقید که او را معلم الملکوت توان گفت زور وی امام اعظم اول که از ملائذ  
اوست برای دفع تناقض اخبار ائمه اطهار که بلا تناسی میرسد چه زار نایها که کرده و محصلش  
غیر ازین چیست که چون شیعیان توانند که تناقضات مذکور را بر دارند و بسیاری از علما  
بدین جهت از چپ و راست منگشته از نسیان پوشند ضرورت است تراکم رستن و رن  
بقیه هم ازین مذنب دست میشوند و هر چه در قلوب فراموش دارند بزبان بگویند پس  
مثل این سخنوس بقول بزرگی **س** قدم تا مسارک مسعود گردید یار و در آورد و در  
که او استاد شیخ الطایفه بوده که با اشراف این کید را بگنجند تا عوام بدانند که مذنب است چنان  
ضعیف است که خود علمای ایشان بعد از تحقیق و تفیش اخبار و آثار از ان مخرف میشوند  
و سومی اشاعه سیه تاجیه میروند حق تعالی در کتاب استطالب خویش از کید قداسی رفقه  
که پیرو بودند کما فی الکشی خبر میدهد و قالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذمی لعل  
علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعدهم رجوع و ازینجا ظهور آنجا مید که اهل کتب  
که در هر کتاب تنقید می نویسند که فلا فی سنی بود فلا فی معتزله لیکن رجوع کرد بسوس

اما سیه قابل اعتبار نیست بلکه اجاز و بدیش لاصول باید خواند مبنی حجت قطعیه نیست  
 که میسر شده درین میان خوش سوسو تنس اقرار کردند و لکن بالبالغه اینست طریق ابتدا  
 که قائم توفیق و شکری کند تا آنکه عوام را بدام دهد و از بگریختن چنانچه میکلیمین مملوین و سخی  
 تقصیفه تلماعن کعبه نشان دهد و سب الیهین با جمله بسیار بر از عوام تقلید مقتدای خویش که بجز  
 کسی موجود اول مذکور تشیع این سب بود است از راه برودند و به تبه ضلالت سپردند و حجت  
 این بکبریت بجهت بر زنده و مرور ایشان بر عینش پیش از آن بوده که بقلم در آید بحدیکه بر  
 بغداد و شکر این امری بر و نفوذ با مد من النفاق و جبرئیل بن احمد را در قمن و اهل  
 خراسان هجرت و کثیر الروایت میدادند و بگونه چنین منقاد نباشند که او در تحمل این افعال  
 درین بوده و یای و انش و پیش او سنگ اشتبای نخورده بخلاف همنام او که بسیاری  
 از شیعه یعنی غرابیه و ذبابیه بیزاری را از و عبادت و لعنت او را معاذ اللع و در خلا و ملا  
 و رفیق میگروا شد و این گروه مور و غضب الیه را باستی جبرئیل امر معذور و داشتن زیر  
 که بر اعتقاد این غیبین چنانچه شرح جامع الزیارات و تضانیف مجلسی بران گواه است این  
 حضرت رسول مقبول و زود حضرت بنول مشکلی بعو کالغراب بالغراب و الذباب بالذباب  
 ازین است که فریقین این فرق شیع را غرابیه و ذبابیه نامیده اند پس اگر جبرئیل علی  
 السلام او را تیار یکی از دیگری مجرولیتاس رود و در عجبی نباشد قیامت اینست که  
 بر اصول موصوعه اثنا عشریه ناجیه قطعند از حضرت جبرئیل استیجابی رود او که نهایتش بدید  
 نیست یعنی باستی کتاب را بعد رسول مقبول نازل فرمودن بر جناب مرتضوی  
 که صدق است من ارتضی من رسول بودند کما فی شرح جامع الزیارات و اشاله  
 من مغیرات المشعین کشریح الصحیفه و غیره مناسبت مرد با عن لغصومین و فرود آورد  
 حضرت قائمه و سیانه مرود زن هم تفرقه نکر و لیکن صبر و شکیبای این گروه والا  
 شکوه را باید دید که چنین التباس شدید را که موجب نصب و خروج و بناوت

جبرئیل بوده می بیند و گاهی انکار بغض و عداوت را از کمن بطون به بارگاه ظهور می آید  
 بلکه راه اوب می سپارند پس فراح حوصلگی ایشان در میزان عقل باید سنجید و در نه بایستی  
 که در شهر و دیار خویش بزمایم او مناوی می گردانند و شتابه او را به تشهیر میرسانند  
 و او نهیق و شتیق میداوند زیرا که در اصول کافی و جلال و مجار و حق البقین از تالیفات  
 مجلسه و غیر آن از کتب مذموب و دین بروایات مستفیضه و احادیث مسطافره ایست  
 بدی بیان میکنند و صاحب مجمع البحرین و مطلع الزین نیز میفرماید و ما مصحف فاطمه قال  
 ان فاطمه بکت بعد رسول الله خمس و سبعین یوما و کان و خلهما خزن شد بد علی ایها فکا  
 جبرئیل با تها فحس عزایا علی ایها و یطیب نقبها و یخبر باها لیون فی ذریها و کان علی عمر  
 بکت و لک فهدا مصحف فاطمه و فی روایه اخری عن الصادق مصحف فاطمه فیه مثل فکا  
 بذات مرات و الله فیه من قرانکم حرف واحد و لیس فیه من حلال و لا حرام و لکن فیه علم  
 مایکون پس معلوم شد که جبرئیل مصحفی بدان تن و پوشش که برابر چندین قران مجید باشد  
 بر جناب سیدنا العالمین نازل فرمود و مقصود ازین وحی تسلیه جناب خاتون بود  
 بسبب حزینگی که بهم رسید بر مفارقت پدر بزرگوار پس جبرئیل می آمد و تسلی می داد و گوش  
 خوش میگرد و آنچه شدنی بوده در ذریه او ازان اخبار میفرمود و فیه بذات خدا می  
 غر و جل که درین مصحف از قران شما حرفی واحد هم نبود و جلالی و جراحی و لیکن و ران بود  
 علوم آئیده و کتاب این وحی خاص امیر المؤمنین می نموده بخلاف وحی سید المرسلین که در کتب  
 پیشتری از سیدلین و محرفین بوده اند و اعجابا واجب آن بوده که جبرئیل نازل می نمود  
 بر جناب امیر که از غم و فغان شریف شب و روز میکا هید و بیماری قلب مطهرش بر  
 مقدس نمیرسید بخلاف جناب فاطمه زیرا که بجز و وفات سید الانبیاء مطالبه فدک را با وجود  
 موافق و عهود بی انتها و باره صبر و سکوت وقت نزول کتاب انخوانیم پیش نظر فرمودند  
 و شب و روز در همین درد و الم بسر می بردند و بجهاد استقامتی روزها و شبها

مشغول بودند و توازن و اتصال میگردیدند و انداز جناب مرتضوی در باب شکیبائی  
 و توکل نمی پذیرفتند اگر چه برین این رموز و اقیه را ملاحظه میکرد و کتاب مذکور را بر امام  
 الامیه نازل می نمود حق استاد علی مافی المناقب المرتضویه هم ادا میشد و مواظب است  
 کتابی را یگان نیرفت و لدا رپی مروت نامهربان کجا رفت که در هر صفحه صورم و حسام که  
 که جلوه گاه ناز غمزه اوست و ادب اکوبی و رقص الجلی میداد و هر جا که ذکر فرق شیعه از شقیه  
 و یابیه و غرابیه و کالمیه و امثال ایشان در کلام علامه و بلوی قدس سره العزیز می آید از خلا  
 نفس الامر همان می برود از تممت و افترا میدانت اکنون شرمش نمی آید از صول و صو  
 نوشتن که امامیه اثنا عشریه نسبت تفریق مذکور با فرزندها و داد کفر و اصلال دادند و  
 روح الامین بر مذہب صحیف شان اینقدر هم یاد نگردد که تنزیل کتاب حق ذکر است  
 یا انوشت لاجرم توان گفت که این اشقیاء را حدیثی و نهایی نیست فصا را قال الاولون  
 من اشقیة با زاخرافات الامامیه الاثنی عشریه یعنی الغراب و طینین الذباب فاعتبروا با او  
 از اباب نبار علی بذالعقب حاریه برای ایشان مناسب تر باشد که اهل تجربه گفته اند که درین  
 جنس حیوانات و حی چند از حماقت فراموش شده که غالباً در دیگرے نباشد یکی آنکه در لایم  
 سبزه زار ناغم میگردد و زیرا که وقت چریدن گیاه که سر طرف پیش از پیش است تصور میکنند  
 که هیچ نخورد پس درین اندیشه روز بروز ملباغری میرسد و بغزیه میگرد آید آری وقتیکه  
 سبزه در صحرا کمتر شود و چراگاه مبرداشت و دانت که همه میدان را پاک بر وقت دوم  
 آنکه مکان خود را نمی شناسد و از نجاست که سر و پایی او را می بندند و در صحرا امید مند  
 سوم آنکه فصد خود را می بوید و ناخوش گردیده سر بر میدارد و بر آسمان می خندد و چنانچه  
 شاعر میگوید **خزچو گنیش کند بو طعن بر گردون زند چون کلام تا با بتجار سید**  
 بعضی از نکات در حدیث معصوم فاطمه بطور نمونه باید شنید که ظاهر اضافت قرآن شیعیه  
 مشعر است که نسبت زیارت معصوم جناب زهرا علیها السلام بحال مرتضوی است



زیرا که از محاورات ایام بر طور شیه چنان ظاهر میشود که در خلوتها قرآن مردم و قرآن با سینه  
 بر اطلاق می فرمودند و چون مصافح کردند شیهه وقت بیان امر را در پیشانی ایشان آید  
 بقرآن اهل بیت نه مجموعه عثمان پس مصحف فاطمه قریشیست هزار آیت تا نواید بود و آنرا در  
 از بیعت را در بیعت ملائطه کنیم بهشتا و هزار میرسد زیرا که از باب قرآن اهل بیت بر روی  
 عور المحدثین مقلده هزار است و برای و شب شب که مصحف خاتون جنات مانع و از شیهه اهل  
 بیت باشد ایامی فرمودند که حرفی از قرآن شیهه در آن نیست و با وجود تحریف عام  
 بخاطر شیهه نتواند گذشت تاریخ آن در نگاه باشد و چون اساس اصول و فروع ایام بر  
 بر تقیه بود و وقت خلوت شیهه ملوی ایدار طبعه افتاد و عمل میگردد و اینها در زیارت و قرآن  
 بر آنمطوری پیدا شد لاجرم لفظ اشاره باین قرآن بر سر گرد و در قرآن عامه جلوه حرفی  
 نگردد که قطع نظر از تحریف جامعین آن بنام سواد می نمودند و هر گاه احتمال تحریف  
 بقول علمای اهل بیت اعتبار بر خاسته نکند که ایام جای فریاد که تلاوت می خواند و در هر  
 تمام و مخصوص فی انما شجون فی فی جمع الکتب لاهل البیاح من بعد که قرآن از بزرگان  
 ورود و آنرا یافت که صاحب عقل ازین مهلات فقط سلطان معصوم است و در این  
 نمی بود بلکه پرده ناموس قوم بردار و یعنی اعتقاد میکند که در این کتب صحف اهل بیت  
 سید کذاب و در جای خانه خراب را بحال پرگونی و عبادت آرائی و نیز زبانی و خامه فرسالی  
 زاندا الوصف شاد کرده باشند که از قرآن مجید مثل حرفی نگرفتند و غیر از افادات این  
 و طبعان او چیز بدی در بناوردند و در شیان سورۃ اللولایت و نورین که بر روایت  
 در تذکره الاممه و غیره در همین قرآن موجود است بوده بکار برود و منویم نشود  
 از حدیث مذکور که برای خاتون جنات کتابی دیگر صدقاً ما بین یدیه و احکام شرعیه حاصل  
 شد زیرا که چون اصول اهل فنون را به بینی از سر جا پدید است که طول صحیفه آنجناب که در  
 بیفتاد و ذراع میرسد و عرض او همی که لا یغاور صغیره ولا کبیره الا اصحابها شان او و الارطب

و بنا بر این کتاب مبین حرفی از منزلت و مکان او حدیث بخفی و در مجمع البحرین و مطلع النیر  
 بتقلید جامعین اصول از صحیفه فاطمه و محیط بودنش بر تفصیل مسائل فروعیه خبر میدهند بعد از  
 صحف انبیاء و حدیث نبوی علیه السلام در جواب سوال ابو و عفارسی را که تعداد  
 کتب آسمانی چیست قال هزات و اربعة انزل منها علی آدم عشر صحف و علی شعیب خمیس صحف  
 و علی ایشوق و هو ادریس ثلثین صحیفه و هو اول من خط بالقلم و علی ابراهیم عشر صحف  
 و التوراة و الانجیل و الزبور و الفرقان و پس از یکد و سطر معنی صحیفه ذکر میکنند و می نویسند  
 قطعه من بلدا و قرطاس کتب فیها و منه صحیفه فاطمه ۴ روی این طو لها سبعون ذراعاً فی عرض  
 الا و یم فیها کل ما یحتاج الناس الیه تی ایش الخدیش و از اینجا تریج این کتاب بر جمیع کتب  
 خصوصاً قرآن مجید مثل رابعه النهار است که در این جزا پانصد آیت که ششصد آنهمه را بدو  
 بیان ابره جعل میدانند و بگرچست و لا تسلیم که این غایت براسه بیاس تواند خانه مجمل  
 و مهمل که معرفت آنفا و عاقل بدی از تفصیل مسائل صحیفه مطهره که خانه اش غایت مذکور است  
 بی بی برو که کتابش بسیار گنجان و متداخل بود تا همه محتاج الیه را استیعاب نمودن مثل  
 اعتقاد بزرگی که در بلده لگهنو وارد شد که حکم اشتیاق بکلماتش می رستم روزی گفت  
 در کتبخانه من کتب عجیبه فراهم آرد که در جواب هم ندیده باش از انجمله تفسیر مسلم ثانی گفتم چه  
 بود که بهالعه ان مشرباری دیدم که بسیار عظیم است گفت چند باره از ان است و  
 فیها لبره اقطره ازین زریا توان گفت چون کتاب را کتابم معلوم شد که بخط بهاری  
 ز و نش بسیار علی چند آنچه کافیه را براسه بخشید و من تا چهل جزوی نویسد خود را از قاه تا  
 شیبان و هم آنم بر چه و در صحنه نشر فرمود مسلم بلکه برهان مسلم ولیکن این از کجا که تا بقا  
 در میان است فرمود بی بین که نامش در آغاز نوشته اند ابو نصیر عبارتش دیدم  
 و آنکه که تفسیر اهدایت کرد و نشو بگو چه و بازار و زخمه میشود و هر چند گفتم قبول نفرمود  
 پرسیدم که عالم ثانی را بر مالش تقدیم زمانی بهت گفت بلی گفتم شرح امام رازی از

اشارات مناخرست گفت البته گفته شرح منبر محقق پس از آن گفت لاریب گفته  
 محاکات قطب شتانی بعد از آن گفت بی شک گفته قطب الدین رازی که شاخه از این  
 بود و کدام زمانه است سرگریبان فکر فرورد و بالاخر گفته هستند سال پنجم گفته این  
 این کتاب پنج صد سال بر می آید پس در لفظ معلوم و درم چگونه تواند شد این همه تقریر  
 و او بر استیجابی نباید الفرض اگر که طول و عرض و تن و توش صحیفه مقدسه مسطوره را همچنان  
 بدانند که باین جهل مرکب و استحقاق علاجش راز و حضرت لغمان هم نخواهد یافت باطل  
 صحیفه مطهره از تخریب بلا که مقربین بوده چنانچه کتابت مصحف مذکور از دست مبارک  
 امیرالمومنین و این صحیفه و فتنه و احدی مثل لوح زمردی به اشتغال سامی و صفات منبر  
 ایام بدست بهر سبب بنزول تدریجی مفردون نگردیده کما فی الاخبار و الآثار للجلیله و غیره  
 اگر چه تناقض اخبار و آثار را بدایتی و تخالف افادات معصومین را نهایتی نباشد و تفرقه  
 لفظی قطع نظر از آنچه دانستی این بوده که حساب کتابت و قیاس با استیجاب مسائل  
 غیر متناهی نسبت به صحف فاطمه اصفیاء و نسبت بقرآن اهل بیت نسبت  
 بحر بقطره و فرق معنوی یعنی تفصیل اجزاء و اجمال اجمال تواند بود و آنکه در صحف مذکور  
 قصبات معبر مظلومین و توکل به پاد او میای مستندین و مناخرین بالاستیجاب و بطلان  
 مستطاب و از کوری فی الکتاب شرف نفاذ یافته و اینکه گفته مجرب و تیشیل بوده چنانچه  
 بقیه نشان داده اند و نه بقیه معصوم بحسب ظاهر دانستی که حرفی از قرآن در آن  
 ماخوذ نگشته و نه از احکام حلال و حرام و زبور و آن سببی رفته کما عرفته و غالباً  
 هیچ ندانی که در جمله اخیر رواه معین چه کار کردند بر اے رونق بازار چه خشن  
 و بافتند روز آتشی کس بنارست گرم به که دارد همین دیده از دیده شرم  
 روافض مگر تا به روزی سفیده قلم چون تراشید از مشک بیده مقصود و از ایشان  
 نیست تا به اهل سنت با نفس ایشان بگیرند و محال این مقال نیاید که ای

منه بکین هو احسن نفسانی مدعیین و لائمی اهل سب رسول بزوانی و درین اخبار که شما  
 بنام آن مطهرین بدین تفصیل وضع گردید ابطال ختم نبوت سید المرسلین است مگر بنی  
 شما گذشت که نزول وحی اختصاص با حکام ندارد و در چهار برود و نزول یک اجرا  
 نمی بیند که آنچه تعلق بدان دارد غیر از قدر معلوم نیست و اینهم بالاتفاق و الا فراق  
 و میان مکایات بعضی از برگزیدگان موجودات در هزاران آیات برای تسلیم و  
 عزت و کرامت شرف تنزیل یافت و بدین منبتیه بیات چه جا آنکه وحی  
 الهی بعد حضرت عظیم الهی پیزاران اس بلکه گویند بلایا تا بهی فرایند و این همه اکابر  
 و بن تبع آن ملت نبی بودند بخلاف جناب سیده اولاد معنوی این سبها باشد محیط  
 کتاب کبیر آسمانی که با وصف نزول آیت کریمه این العبدگان مستولاد و سرود شریف  
 قرآن اهل بیت نورانی و بیاض بی سواد عثمانی چنانچه از بجزیه صفهانی موحج  
 همه عجم و جدید و مشروط قدیمه را که وقتش و قات شریف روز نزول کتاب خود  
 بشاه فلانکه مقررین بستند و بسی بر نیاید که یکسره تمیز و وجوب آیه را در وقت  
 کشی شامی یا شام و صنعت مصارعت کما سچی نقل عن الکافی و البجاریست باز  
 همه را بهیئت مجموعی و فردی لجان لجان نیست و ما بود که روند الی غیر ذلک من  
 الوقایع التي صدرت من البصحة الطاهرة پس عیان شد که هرگاه انبیا بنی اسرئیل  
 با وصف اتباع ملت موسوی مور و وحی باشند جناب سیده با وجود چنین مخالفتها از ملت  
 تهمیدی بعد نزول اینصفت شریف صحیفه لطیف از رسولان اولی العزم پورا نشدند  
 نزول الاحکام نیاید الا مطلقا بل لا و امر الخالف للقران الکریم و کتاب الخواتیم و رساله  
 سید القاسم العالیین و بطلان ختم نبوت سید المرسلین و علی هذا القیاس حال اولاد  
 اجداد و کما استقامه را بل و کزنایا و نهارا و شرحنا اطوار الی آنکه حرفی ازین امور که امام را  
 شرح احکام میرسد بر زبان رود و درین قبل و قال شطری از عمر تمام شود پس اصاف



انجمله در حدیث مطلع النبیین که صحف فاطمی حکمی را شامل نمودند براسه رفع اجتناب  
 مذکور بگازنی آید و گره اعضاء را نمی کشاید و باب نزول وحی را براسه نشاء بنیض  
 پس هرزه در ایان نتوانند که جان سلامت برند بلکه باید که جامه سیاه درین ماتم درند  
 و عجب نیست که دانشمندان قوم بعد ازین ترقیات و تنزلات و پریرین نگنجد و این  
 تقریرات واقعیه که نمونه از اصول شیعیه است بشیخند طر فیه انکه جبرئیل علیه السلام  
 در باره نازل کردن کتاب مذکور تکذیب خویش هم یاد نمود زیرا که بر روایات مستفیضه  
 فریقین روز وفات شریف زار زار می نالید که نزول من براسه وحی امروز منقطع  
 ولیکن از جمله مضاجیک روزگار و اعاجیب سبیل و نهار اینست که حامل وحی بر عایت  
 این قول تا تکذیب صریح لازم نباید بمانی خود را وقت تلاوت صحف فاطمه زمین بسکند  
 و بالا بالا میرفت اینک شنید سی باطهار امام سیزدهم امامیه است در بحار و حق الیقین  
 و اتبعه کثیرین اخوان الشیاطین و اگر ادنی تصفیح و اخبار را همه نمائی توانی دانست که  
 این سبب خلافت ظاهر نفوس است زیرا که ازان پیدا است که وحی جبرئیل در حجره شریف  
 بود و کسی را بران اطلاعی نمی شد چون جناب مرتضوی بعد چند سالی باین سرگوشی پی برد  
 و حقیقت حال رسیدند آنگاه معلوم شد که جبرئیل رونق می افزاید و پیام رب العالمین  
 همبگذارد و سلسله وحی حضرت باری بابد و رفت او هنوز جاری است ازان بند  
 بود قدیستانه ما که جبرئیل قدیم می نهد بخانه ما پس مقتضای این احادیث همان است  
 که مقتضای آوردید ستور سابق نه قرار داد لاحق ترا شنیده مناقق بلکه در آیت عقلی بی  
 صیغه زوایت مقتضی سرگوشی است چه هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که جبرئیل در سخن از نزول  
 فریاد و رسول مرتضی معاینه نه نماید اطراف از همه انکه حضرت جبرئیل بتفصیل واقعات  
 در باره ذریاب طاهرات نه برگزید بلکه ریش خراشید و نمک بر جاحست فاطمی پاشید  
 که اندر روز شهاوت حسن محبت و شهید کرد با ناله و زجره مصائب کبری و دروای علی



که جمیع ائمه از سلطوت نبی امیه و عباسیه و یوفانی اثنا عشریه و رزوا بایسته محمول ماندند  
و مانند فرش و محمول در مقتل و غربت بودند و الی یمن اذ آفتاب بر ج امامت و راقول  
پس حکایت تسلیم و غمزدانی در حدیث صحیفه فاطمی با انواع و ملائم و جانگزائی بدل شد  
پس حضرت جبرئیل قطع نظر از ادای منصب وحی کما مشطره در علوم حکمیه نیز مدوم النظر اند  
و اگر بخاطر تو اختلاجی بهم رسید که ایبه و وارزده اند لا بزیدون و لا ینقصون لا یعصون  
یا امرهم و یفعلون یا یومرون امام سیزدهم از کجا پیدا شد گویم ز بهار اعدائی نیست  
بلکه استنباطی است و فقی و اصلاحی بنی بر تحقیق که قدامی امامیه تنصیف آن و کتب  
کلامیه نموده اند از آنچه بسته اند معروفت باین برینه بیای موحده و رای محله و زون  
و خانه بیای شده از متکلمین امامیه ثلثه عشریه حاضر مجلس حسین شبیه اندی که بصورت  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بود مصنف کتابی مشتمله آنگه ایبه و وارزده اند از  
اولاد حضرت مرتضوی بنص کتاب سلیم بن قیس طبری که اثنا عشریه آن کتاب را بفرست  
برین میسرانند کمانی البجار و اصول اربعه جامعین اصحاب ثلثه بقبارش نمی رسد علی  
مانی المنشی و لیکن چون امامت زیدین علی که منکر امام باقر بوده و خوشش بر محله افش  
ریخت و مصلوب شد و ز بهار بر منع آن امام گوش نه نهاد کمانی اصول الکافی للاعور  
الدجال و البجار و منبج افعال بر طور اهل ضلال منطبق نمیشود و لاجرم باقر مجلسی را که سعی  
حضرت باقر العلوم است قرار دادیم که امامتش بر چند کننده و لیکن نه ایجاد ندهد که امروز  
امامیه کلامش را مقبول می پذیرند و باین ترانه که مذیب ملا باقر است می بالند  
ازین اصول موضوعه این مقدار بجز ثبوت رسید که مصدر سلوئی قبل ان تغفروا  
را علمی باین دنی مستوره است نداد و حال آمد و رفت حامل علمی معلوم نشد بدست  
بد است او را رسید که آنچه را بقومین امامیه تعلق بقیون فرمودند که پدر مجلسی  
محمد تقی صاحب لوا مع قرالی اثران جمله است اصل نداشت مگر آنکه خمیر باقیست

و علو پرستی اہل عدوان و علوی بودہ شرح این مجمل و عقدہ کشائی این شکل انگ  
در سرودھی ملاقات روح الامین بجناب سید المرسلین کبار می بود و حضرت زہر  
را تبرک از زر کہ انجناب باب علم و در حکمت بود و جبرئیل بمقتضای و اتوال بیوت  
من ابوابہا عمل می نمود پس باین حد است و حکایت احد الامرین بر سبیل مانع  
الخلو جلوه ظهور و اوست یعنی علو این غلاء بر روی کار آمد بانصب و عداوت تمیز  
شبیعی یعنی جبرئیل از حد بیان در گذشت کہ برخلاف لیس البرزبان تا تو البیوت من  
طہور ہا کاری بستند و انگاہ بطوریکہ علم لذنی بی بدان بنزد جو حال ملائکہ غیر  
بالخصوص حضرت روح الامین چنین باشند حضرت راشدین و رحہ حساب اند بلکہ  
توان گفت کہ این بزرگان متبع ملا اعلی بودند و آثار اقدام انبیا و مرسلین را  
می نمودند از جماع عقلا سے عالم و منصفین بچہ آدم سراغ رده باشند کہ ہر امر سے  
از خصائص رفصہ نخواستہی یافت کہ عالی از تعصب و علو و سرکشی و عتو یا تقد کہ ہن  
ما وہ یو دیت و مجوسیت ہست عیاذا باللہ **سید** ہم بر حکایت تفسیر و تفسیر  
کہ و داشتای کلام مجہلا اشارتی رفتہ بود و بیانش بطور ایجاب انکہ کتب شیعہ از  
افادات کلینی اعور تا افادات باز درانی و مجلسی و مجتہد فانی بلکہ زمانی کہ بنور  
ایرکہ اجہاد می نشیند بلکہ دب الکر از سلاطین کوفہ ما فذات تابع اورا در ہمہ امور می  
گزیند حتی کہ بی فرمایش ہوسے نمی بز و بلکہ طعامی بدون استخارہ او نہ خورد و مسامت  
طعن الریح موجود است کہ حضرت بتول را نام ذفات زار نالی و بقراری و غیب  
انک بود قطع نظر از فوج کشی و میدان واری کہ سبب تصدیق و وقوع یافت  
و کائناتسی در مصابحت کہ بالبارون رود و **مستحقا** غلط کہ بجناب امیر المومنین  
افاد و قد عرفت مرارا بعد از آنکہ عہود و موافقت در اختیار صبر و شکیبائی پیش  
ملائک رب العالمین و حضرت سید المرسلین موثوق گشت کہ اشارت الیہ طرفہ